گفتگو با محمدعلی علومی، نویسنده اهل بم

می‌خواهم بمِ فرهنگی را احیا کنم

محمدعلی علومی، متولد ۱۳۴۰، شهر بم، این روزها نویسنده‌ای است داغدار. او که پدر، مادر، برادر و بیش از صد تن از بستگانش را در فاجعه ملی بم از دست داده، به ما می‌گوید: دلجویی مردم باعث شد تا ما بازماندگان زلزله بم احساس تنهایی نکنیم.

علومی را تنها یک بار دیده‌ام؛ در تحریریه یک روزنامه که آمده بود دیدن یکی از دوستان. آنقدر با داستان‌هایش احساس نزدیکی کرده بودم که به محض دیدنش جلو رفتم و خودم را معرفی کردم. صمیمی بود و مهربان. آرام آرام و با لهجه غلیظ کرمانی خوش و بش کرده از مردم کرمان و بم گفت؛ از اسطوره‌ها و رویاهایشان؛ از باورها و فضاهایی که جایشان در داستان‌های معاصر خالی‌ست. پیش از زلزله بم درباره این شهر شاید نتوان بیش از چند قطعه شعر و داستان پیدا کرد که موضوعش بم، مردم این شهر و بزرگترین بنای خشتی جهان باشد. با این حال داستان‌های محمدعلی علومی بویژه مجموعه داستان معروفش «اندوهگرد در بم» می‌گذرد. پس از گذشت ۱۲ روز از لحظه آوار، بالاخره علومی را در بم پیدا می‌کنم. فکر نمی‌کردم بتوانم حتی تسلیتی بگویم، گپی بزنم، اما داستان نویس طناز «من نوکر صدامم»، «شاهنشاه در کوچه دلگشا» و «هفت حکایت» چون تمامی کویرنشینان خونگرم و تودار حرف زد و حرف زد و حاصل این گپ و گفت شد گفتگوی مفصل ما که می‌خوانید.

گفتگو: یوسف علیخانی
alikhani@jamejamdaily.net

حالا بهتر هستید آقای علومی؟

بله متشکرم. ممنون.

من خجالت می‌کشیدم در این وضعیت به قصد گفتگو به شما زنگ بزنم، اما گویا سرحال‌ترید...

بله، دلجویی مردم ایران باعث شد ما بازماندگان بم احساس تنهایی نکنیم و احساس می‌کنم محبت و دوستی در مردم هنوز وجود دارد. آدم احساس می‌کند هنوز می‌توان زندگی کرد. کمک مردم به بم یک حس ملی بود. کمکهای زیادی از نقاط مختلف جهان به بم رسید. مردم جهان قبلا می‌آمدند به بم تا به ارگ بم بروند و شادی کنند. این بار همان مردم جهان به بم آمده‌اند، اما نه برای شادمانی و لذت از آفتاب و مناظر نخلستان‌ها، بلکه برای یاری مردم ما آمده‌اند و این موضوع حس رقت‌انگیز عاطفی و در عین حال شکوهمندی در همه بازماندگان این مصیبت و فاجعه ملی برانگیخت.

آقای علومی، دقیقا چه کسانی از خانواده‌تان را در این فاجعه از دست دادید؟

پدر، مادر، برادر و حدود ۱۰۰ تن از اقوامم.

از اقوام شما و همسرتان؟

بله .

شما خودتان زمان زلزله کجا بودید؟

من برای تهیه گزارش از زندگی مردم روستاها، به روستاهای اطراف بم رفته بودم و شهر نبودم.

تا جایی که من می‌دانم، چند ماهی است از تهران رفته‌اید.

بله، دو سه ماهی است ساکن کرمان هستم، ولی آن روز در روستاهای اطراف بم بودم.

رمان من نوکر صدامم نوشته شما در کرمان چاپ و منتشر شد و حالا به چاپ دوم رسیده است. من احساس می‌کنم شما در اقدامی اعتراض‌آمیز از تهران رفته‌اید. این‌طور نیست؟

دقیقا همین‌طور است و خوب متوجه شده‌اید. متاسفانه تمرکزگرایی باعث شده اکثرا اندیشمندان و هنرمندان ما به مرکز بیایند، در حالی که اگر این موضوعات هنرمندان ما را از محیط طبیعی جغرافیایی و اجتماعی خود جدا کنند، هنرمندان در انبوه ساختمان‌های سیمانی و دود و آهن و سیستم بروکراسی - که حتی هنر را خفه می‌کند - می‌پوسند. من هم برای فرار از محیط مصنوعی و بازگشت به اصل خویش به کرمان و بم برگشتم.

و موفقیت «من نوکر صدامم» باعث شد حرف خود را به کرسی بنشانید. آقای علومی از این که بگذریم. من نگاه می‌کردم به آثار ادبی و هنری که با موضوعیت بم خلق شده. داستان‌های شما بویژه مجموعه اندوهگرد با طرح جلد بادگیرهای بم و عتیقه‌جات کاملا در حال و هوای بم است. پیش از این‌که به این کتاب بپردازیم، از وقوع زلزله، بم در عرصه هنر تا چه میزان مورد توجه قرار گرفته بود؟

موضوع از این قرار است که بم طی تاریخ معاصر بخصوصی در زمینه موسیقی، پیشرو تمام منطقه جنوب شرقی ایران بوده است. مثلا شادروان داریوش رفیعی که با گلنار و زهره جاودانه شد و کورش سرهنگ‌زاده، و بخصوص زنده‌یاد دوست قدیم من، ایرج بسطامی که توانست در موسیقی ایران جلوه‌ای نو و بدیع و تابناک بیفشاند؛ این همه نشانگر رواج موسیقی در مردمی بسیار هنرمند است که تعدادی از آنها توانستند با سختکوشی در موسیقی به مدارج بزرگ برسند و حالا دیگر نیستند. در عین حال در زمینه اندیشه ما بزرگانی در بم داشته‌ایم، مانند پرویز شهریاری، سردبیر چیستا، ریاضیدان و اندیشمند بزرگی که تئوری‌های ریاضی او شهرت جهانی دارد. در عرصه سیاست به کسی مثل محمود دولت‌آبادی تایید کرده بود. همچنین منظومه‌های آواز و سرود و با سایه فرامرز با مرکزیت ارگ نگاهی به سرنوشت تراژیک جامعه بم دارد. در داستان قاصدک خون، با عباس خان سرداری مواجه‌ایم که در عین حال که وجود دارد و نشانگر و مبین حضورش قاصدک خونین است، اما مدتهاست مرده. این به گمانم می‌تواند نشانگر فرهنگی از حماسه و شاعرانگی باشد، که در فرهنگ و حتی فلسفه به زبان آمده و نیامده، هنرمند در هیچ می‌بالیدند.

آقای علومی،حالا چطور می‌توان دوباره همه را ساخت؟

شاید این درخواست من از روی احساسات باشد، که الان می‌گویم ولی امیدی به نهادهای رسمی و دولتی ندارم. با امید به یاریهای مردم هنرمند و فرهنگ‌پرور میهن من است که می‌خواهم بم فرهنگی را احیا کنم. این وظیفه من است تا با گردآوری ترانه‌ها، جشنها، شادیها و مراسم مربوط به کشت و کار، تولد، ازدواج و... این مردم را در سطح کشور معرفی کنم.

البته شما شاگرد شادروان انجوی شیرازی هم بوده‌اید.

بله، بخصوص که من باتوجه به این آشنایی آخرین مصاحبه مطبوعاتی را با آن بزرگوار انجام دادم. همچنین با یاری مردم میهنم می‌خواهم ۲ کتاب، یکی راجع به زنده‌یاد ایرج بسطامی و یکی هم درباره بم، ارگ بم، محله‌ها، بازار، امامزاده‌ها و زندگی اجتماعی مردمی که اگرچه در گذشته‌اند، اما پیوسته زنده‌اند، منتشر کنم. در عین حال و بخصوص می‌خواهم با انتشار چند کتاب، بم را مرکز طنز حداقل منطقه جنوب شرق معرفی کنم، زیرا نمی‌توانم باور کنم بم با خانواده، دوستان و اقوام من محو شده است. به همین علت، از طریق همین روزنامه از همه کسانی که می‌خواهند به من یاری برسانند، تقاضای تماس دارم.

پیش از این از داستان طنز ایران از مشروطه به بعد خبر داده بودید. این کتاب در چه وضعیتی است؟

علاوه بر این کتاب، طنز ملل را هم داریم که داستان و نقد داستان است. به دلیل این که در ایران کار آکادمیکی در زمینه طنز اصلا انجام نشده یا بسیار کم انجام شده، به توصیه استادم عمران صلاحی این کارها را انجام داده‌ام و در نظر دارم با ایجاد نشر ارگ بم این کتابها را از جانب مردم بم به همه مردم ایران به پاس محبتهایشان تقدیم کنم.

آقای علومی به داستان‌های اندوهگرد بپردازیم. از زبان خود شما بدانیم که چقدر با بم همراه بوده‌اید؟

بدیهی است، بسیاری از مکانهای وقوع داستان بم ویران شده‌اند، اما آنچه هنوز برجاست، فرهنگ مردم است. در داستان‌های اندوهگرد سعی بر این داشته‌ام که نگاهی اجتماعی به باورهای مردم داشته باشم. این موضوع در ادبیات جهان نیز سابقه دارد، مانند بخشی از ادبیات امریکای لاتین. برای خود من جذاب و خوشایند بود که به عنوان یک نویسنده بومی‌گرا کارم را رفت و یا داستان بازگشت، سرگذشت یک یاغی است که به خاطر عشق به دوست خود پشت می‌کند. امان‌نامه می‌گیرد، اما به حبس می‌افتد، پیر می‌شود و سرانجام خود را فدای عشق می‌کند. این ماجراها در روابط اجتماعی روستایی و عشایری بسیار عادی است، در حالی که برای مردم شهرهای بزرگ قصه و افسانه است. رمزها برآمده از سالها زندگی مردم در طبیعت خشن و بی‌رحم روابط اجتماعی مستبدانه شکل گرفته و راهی برای قرار روحی و ایجاد زیبایی در ذهن و روان فردی و جمعی بوده است. با این زمینه‌ها در فرهنگ مردم بود که نظامی، فردوسی، مولانا، سعدی و دیگران مانند نویسنده سمک عیار و نویسندگان هزار ویکشب آثارشان را ارائه دادند. این زمینه‌ها هنوز در بم قدرتمند هستند و به همین علت، وظیفه من و مردم فرهنگ دوست ما سنگین‌تر است. ما باید این فرهنگ را احیا و وارد شعر و داستان و نمایش و فیلم کنیم.

از آثار زیرچاپتان چه خبر؟

روی یک رمان طنز دارم کار می‌کنم که شخصیت اصلی آن بن لادن است. او به عنوان آدمی متحجر با عبید زاکانی، به عنوان انسانی رند در مفهوم حافظوار آن با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند و ماجراهایی رخ می‌دهد که امیدوارم باعث خنده مردم بخصوص مردم شهر خودم بشود.

چرا کتابهای قبلی‌تان را نمی‌توانیم پیدا کنیم؟

انحصار بخصوص در زمینه‌های اقتصادی که ربطی به موضوع صحبت‌مان ندارد، بخش عظیمی از زندگی مردم را ویران کرده است، آن‌طور که ابتدایی‌ترین نیازها مانند تامین نان و پوشاک ذهن آدم را به خود متوجه کرده است. در عرصه نوشتن، نشر و توزیع باز هم با انحصارهای آشکار و پنهان روبه‌روییم. به این ترتیب که آثار فهیمه رحیمی و نسرین ثامنی بیشترین فروش را دارد که البته در همه جای جهان آثار سطحی مخاطب وسیع دارد، مانند جان‌گریشام در امریکا، اما غلبه سیاست در فرهنگ باعث شده است هنرمندان مستقل بیشترین لطمه و صدمه را ببینند. غیر از نویسندگان که ۳۰ تا ۴۰ سال سابقه کاری دارند، نویسندگان نسل بعد از آنها نیز با مشکلات متعدد و خردکننده روبه‌رو هستند، طوری که فقط جنون ممکن است آنها را حفظ کند. همچنین به این علت که مردم به ماجراهای سیاسی آشکار علاقه‌مند هستند، به کارهای اساسی در فرهنگ ایرانی بی‌توجه هستند و این موضوع بحران مخاطب ایجاد کرده است؛ مثلا مردم ما دهخدا را نمی‌شناسند. در حالی که آن شادروان، پیشرو طنز جدید است، ولی بازیگران عوامگرای تلویزیون یا طنزنویسان ژورنالیستی را خیلی بهتر از عمران صلاحی، خسرو شاهانی، بهرام صادقی و امثال این بزرگواران می‌شناسند.

شهر من زیباتر از تابلوهای ونگوگ بود

به محض ورود به بم انگار وارد کابوس شدم، آن بم زیبا که جای جایش زیباتر و عظیم‌تر از تابلوهای ونگوگ بود، حالا تبدیل به تلی از ویرانه‌ها و جای اجسادی شده بود که در سکونی مهیب به خواب ابدی فرورفته بودند. خانه پدرم را نشناختم، زیرا همیشه دری بود، باغچه‌ای بود، چند درختچه گل محمدی، درخت پرتقال و لیمو، چند ماکیان که در حیاط وسیع خانه می‌چریدند. اتاقی بود محل مطالعه پدرم. مهمانخانه‌ای بود که مادرم آن را همیشه تمیز نگه می‌داشت. آشپزخانه‌ای بود با طعم خوشگوار غذاهایی که مادر می‌پخت. قل‌قل سماوری بود. چند کبوتر که برادرم نگه می‌داشت. همه اینها آن وقت که وارد بم شدم، زیر آوار دفن شده بود. از لحاظ عاطفی آدم ابتدا فلج می‌شود، هیچ عکس‌العملی نمی‌توان نشان داد. اما من بزودی با دلداری‌های پسرعمه‌ام . که مهندسی بسیار بالیمان است، بر خود مسلط شدم و بلافاصله به کمک خانواده جوشایی رفتم و به او دلداری دادم. ماجرا از این قرار بود که حتی روحیه‌های قوی هم بعد از مدتی دچار افسردگی می‌شد، اما من که دایم از مصیبتی درآمده و در مصیبتی دیگر افتاده‌ام، خوب می‌دانم که زندگی چقدر ارزشمند، پرشکوه و جذاب است. به همین علت است که ترانه‌های مردمی و طنز، سرنوشت من و مردم شهر من است.

زلزله‌های عاطفی

خودم به عنوان نویسنده و روزنامه‌نگار می‌خواهم بگویم که به سبب کم‌کاری و بی تعهدی بسیاری از مسوولان و نیز ساختار کهن معماری و عوامل متعدد دیگر زلزله فیزیکی باعث به وجود آمدن این فاجعه شد؛ اما یک زلزله عاطفی دیگر هم در ما به وجود آمد. چرا باید فرهنگ قدرتمند و شکوهمند ما که هنوز هم می‌تواند برای جهان پیامهای انسان‌دوستانه داشته باشد، در معرض خطر قرار گیرد؟ در زلزله‌های عاطفی روان‌فردی و جمعی ملت ایران ویران می‌شود.